

نگاه و نقدی بر

«بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی»

سیدجواد ورعی

ناقدان: محمدرضا بهشتی،^۱ محمدحسن ضیایی فر،^۲ رضا اسلامی^۳

محمدحسین مظفری^۴ و مصطفی میراحمدی^۵*

تنظیم و تدوین: سیدامین ورعی**

چکیده

نقد کتاب «بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی» نوشته حجت الاسلام سید جواد ورعی، با حضور اساتید محترم حوزه و دانشگاه آقایان: دکتر سیدمحمدرضا بهشتی، دکتر محمدحسن ضیایی فر، دکتر رضا اسلامی، دکتر محمدحسین مظفری و دکتر مصطفی میراحمدی در محل «کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران» برگزار شد. در گزارش مشروح ذیل، توضیحات نویسنده کتاب از مراحل نگارش اثر و مشروح نظرات اساتید ناقد پیرامون جنبه‌های مختلف موضوع «نافرمانی مدنی» را ملاحظه می‌کنید. اساتید ناقد، افزون بر بیان «امتیازات و دستاوردهای مثبت اثر فقهی فوق» و یادآوری «ایرادهای شکلی و محتوایی آن» بر «لزوم پژوهش در موضوع نافرمانی مدنی توسط صاحب‌نظران رشته‌های گوناگون» با توجه به میان‌رشته‌ای بودن موضوع، تأکید داشتند. از دیدگاه ناقدان، «گشوده شدن باب بحث پیرامون مسائل و موضوعات اجتماعی و سیاسی جدید»، «پرداختن به موضوع مورد نیاز زمانه» و «پیگیری مجدانه زوایای مختلف موضوع» از

دریافت: ۱۳۹۶/۳/۲۰ تأیید: ۱۳۹۶/۷/۲۵

* ۱. عضو هیئت علمی دانشکده فلسفه دانشگاه تهران.

۲. دبیر کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران.

۳. عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

۴. دانش آموخته حوزه و دکترای حقوق بین الملل.

۵. پژوهشگر حوزوی و دانش آموخته حقوق عمومی.

** طلبه و پژوهشگر سطح ۳ حوزه و دانشجوی کارشناسی ارشد فقه سیاسی.

جمله امتیازات اثر و «نپرداختن به مبانی مسأله مثل نتیجه‌گرا یا تکلیف‌گرا بودن»، «عدم تناسب میان فصول کتاب از نظر حجم»، «پرداختن به موضوعی مثل رابطه جرم و گناه در میانه بحث و در انتظار گذاشتن خواننده برای رسیدن به نتیجه» و «عدم شفافیت مستثنیات نافرمانی که به سوء استفاده منجر می‌شود» از جمله نقدهای وارده بر کتاب است.

واژگان کلیدی

فرمانبرداری مدنی، نافرمانی مدنی، مقاومت مدنی، دولت مشروع، اختلال نظام، نقد کتاب.

مقدمه

مسأله «فرمانبرداری مدنی» و به خصوص «نافرمانی مدنی» امروزه در دنیا بسیار مورد توجه بوده و درباره جواز یا عدم جواز آن، چگونگی آن، رابطه آن با اعتراضات خشونت‌آمیز و شورشهای براندازانه (بغی) و موارد دیگر سخن گفته و آثاری منتشر می‌شود، اما در فضای دینی و فقهی، تا کنون تحقیق درخور توجهی انجام نشده تا این مسأله از نقطه نظر فقهی، بررسی شود. «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» با همکاری «سازمان سمت»، در زمستان ۱۳۹۴ اثری با عنوان «بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی» تألیف حجة الاسلام و المسلمین سیدجواد ورعی را منتشر کرد و در پی آن جلسات متعدد نقد و بررسی این کتاب، برگزار شد. یکی از این جلسات در تاریخ ۱۱ آذرماه ۱۳۹۵ در کمیسیون حقوق بشر اسلامی در تهران، با حضور نویسنده و اساتید ناقد آقایان: دکتر محمدحسن ضیایی‌فر، دکتر محمدرضا بهشتی، دکتر محمدحسین مظفری، دکتر رضا اسلامی و دکتر مصطفی میراحمدی برگزار شد.

ابتدا نویسنده کتاب، به بیان توضیحات مختصری درباره اثر خود پرداخت، سپس ناقدان محترم، نقدها و نقطه‌نظرات خود را بیان کردند. در پایان، نویسنده کتاب پیرامون نقدهای وارده توضیحاتی ارائه نمود. آنچه پیش‌رو دارید، مشروح مباحث این جلسه می‌باشد که پس از تنظیم و تدوین، ارائه شده است.

- دکتر ضیائی فر (دبیر جلسه):

از نویسنده محترم حاج آقای ورعی بسیار سپاسگزاریم که از راه دور آمده‌اند؛ امیدوارم جلسه پر برکتی باشد. در صحبتی که در اوایل پائیز با ایشان داشتیم، دغدغه خودشان از برگزاری این جلسه این بود که می‌خواستند از نکاتی که اساتید محترم احیاناً نسبت به این موضوع دارند، استفاده کنند تا در پژوهش‌های بعدی مورد توجه قرار گیرد.

درباره نحوه برگزاری جلسه بنا به نظر خود سروران ارجمند عمل می‌کنیم، ولی پیشنهاد من این است که ابتدا از خود حاج آقای ورعی خواهش کنیم که توضیحی درباره دغدغه‌هایشان و سختی‌های این کار داشته باشند و گزارشی از نتایجی که در آن حاصل شده، ارائه بفرمایند. سپس ناقدان محترم و بنده که کتاب را خوانده‌ایم، درباره کتاب صحبت خواهیم کرد و خواهیم دید که ناقدان محترم چه چشم اندازی را در آینده مطالعات مربوط به این موضوع، می‌بینند.

- آقای ورعی (نویسنده کتاب):

بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا از جناب آقای دکتر ضیائی فر که همت کرده، زحمت کشیدند و این جلسه را ترتیب دادند، تشکر می‌کنم. همین‌طور از اساتید محترم که محبت کردند و وقت شریفشان را صرف کرده و این کتاب را شایسته نقد دانستند. سپاسگزارم بنده بنای صحبت ندارم؛ چون هرچه در این موضوع بلد بودم در این کتاب نوشته‌ام. امروز آمده‌ام که از خدمت اساتید محترم استفاده کنم، ولی نسبت به انگیزه خود از پرداختن به این موضوع و روند نگارش آن، نکاتی را عرض می‌کنم.

سیر نگارش کتاب

در جامعه ما به‌خصوص در سال‌های اخیر می‌دیدم که تلقی عالمان دین، بزرگان و مسؤولان کشور نسبت به اعتراضاتی که احیاناً در جامعه اتفاق می‌افتد، تلقی یکسانی نیست؛ مثلاً نسبت به اعتراضاتی که بعد از انتخابات سال ۸۸ اتفاق افتاد، فردی پشت تریبون، معترضین را «باغی» خواند و دیگری آنها را «محارب» دانست و دیگری عنوان دیگری را بر آنان منطبق کرد. به نظرم رسید خوب است در جامعه اسلامی، مقداری به این موضوع پرداخته شود. لذا اصل طرح موضوع برای من اهمیت داشت تا در آمدی باشد برای مباحث

تخصصی که اساتید و حقوقدان‌ها لازم است به آن بپردازند؛ چرا که اصل ورود به این موضوع با دشواری‌هایی همراه بود. من در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که رسالت پژوهش در موضوعات علوم انسانی از نقطه نظر اسلامی را بر عهده دارد، موضوع «نافرمانی مدنی» را به عنوان طرح موظفی ام پیشنهاد کردم، البته ابتدا عکس‌العمل‌هایی را به دنبال داشت و مخالفت‌هایی با آن صورت گرفت. مثل اینکه پرداختن به این موضوع به مصلحت نیست، یا این کار به چه انگیزه‌ای می‌خواهد انجام بگیرد؟! ولی در جلسات مختلف بحث کردیم، بنده استدلال خودم را بیان کردم تا دغدغه‌های دوستان برطرف شود. در نهایت، در شورای علمی گروه برای اینکه حساسیت‌ها نسبت به این موضوع کم شود و احیاناً پژوهشگاه هم محذوری برای انتشار آن نداشته باشد، پیشنهاد کردم «فرمانبرداری» هم به آن اضافه شود که منحصر به موضوع «نافرمانی مدنی» نباشد. شورا پذیرفت، ولی تأکید کرد که چون راجع به فرمانبرداری آثار متعددی نوشته شده، به عنوان مقدمه ورود به بحث نافرمانی و به صورت مختصر بدان پرداخته شود. کار شروع شد و با پیشنهاد خودم، جلسات مختلفی در شورای داخلی گروه که جمعی از دوستان فقهی و حقوقی حضور دارند، برگزار شد، نظرات و نقدهای دوستان را دریافت می‌کردم. پس از اتمام کار و قبل از انتشار هم چند مرتبه جلسات نقدی در قم برگزار شد. یکی - دو جلسه نقد هم بعد از انتشار کتاب، برگزار شده است که ناقدان دارای تخصص‌های مختلفی از جمله فقهی، حقوقی، فلسفه اخلاق و مانند آن در این جلسات، حضور داشتند. بنده از جلساتی که برگزار شد، استفاده کردم، ولی مشتاق بودم بازخورد انتشار این کتاب را در جامعه حقوقی به خصوص در محافل دانشگاهی تهران بینم و دیدگاه‌های صاحب‌نظران و حقوقدانان را بشنوم؛ چون این کتاب فقط از نقطه نظر فقهی به این موضوع پرداخته است و مباحث حقوقی را در بر ندارد و اگر هم احیاناً به آنها پرداخته شده، به صورت استطرادی، آن هم در بعضی از قسمت‌های کتاب است. به همین دلیل، از آقای دکتر ضیائی فر تقاضا کردم که چنین جلسه‌ای را ترتیب دهند که من بتوانم از محضر اساتید استفاده کنم.

در ادامه، دکتر محمدرضا بهشتی به عنوان اولین ناقد، ابتدا به بیان ویژگی‌های کتاب پرداخته و آن را از دو جهت حائز اهمیت دانست؛ یکی اینکه به موضوعی مهم پرداخته است و از این جهت به لحاظ درک زمانی و اینکه بر روی چه مطالبی باید تکیه کند، خوب

نگاشته شده است. دوم اینکه طرح صورت مسأله، زمینه ورود و خروج به این بحث، از زوایای مختلف را ممکن کرده است که جای تقدیر دارد.

تزام تکالیف

وی سپس به پرسش اصلی خود پرداخته و آن را خارج از دایره علم حقوق دانست. بحثی در باب «تزام تکالیف» را طرح کرد که مربوط به فلسفه اخلاق است و به فلسفه حقوق نیز تسری پیدا می‌کند. این پرسش در علم اخلاق به صورت جدی مطرح است که در مواردی که ما با التزام تکالیف رو به رو هستیم چه باید کرد؟ دکتر بهشتی با طرح این پرسش افزود:

در سنت دینی و شرعی، ترتیبی به این شکل وجود دارد که بخشی از آنچه که بدان عمل می‌شود، مباحث عقلی داخل در نقل است و بخشی دیگر، مستند روشن نقلی دارد و ما در حوزه مسائل عملی با رجوع مستقیم به نقل یا رجوع به شیوه‌هایی که به تدریج شکل گرفته، به جمع‌بندی می‌رسیم، اما مسائل مطرح شده در دایره فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق، باید به نوعی مبنای عقلی پیدا کنند. در اینجا بر حسب نوع پایه‌گذاری حکم اخلاقی و مناط آن و همچنین حکم حقوقی، نیاز به یک بحث عقلی جدی احساس می‌شود. بنابراین، بحث در این دو حوزه پیچیده‌تر می‌شود. دایره بحث در اینجا، دایره‌ای بزرگ و بسیار جالب است و گوشه‌هایی از آن به موضوع این کتاب مربوط می‌شود. لذا رجوع به آن به نظر من مفید است؛ چرا که افق ذهن را قدری فراتر از آنچه که در این کتاب مطرح شده، می‌برد.

در بحث التزام تکالیف، گاهی بین تکالیف حقوقی و تکالیف اخلاقی، التزام پیش می‌آید. ممکن است احکامی به لحاظ اخلاقی، روا باشند، ولی به لحاظ حقوقی، ناروا تلقی شوند و یا به عکس، ممکن است به لحاظ حقوقی، روا بوده و به لحاظ اخلاقی، ناروا باشند. به عنوان مثال، نمونه این التزام را در زمینه اعتراضات مربوط به انرژی پاک هسته‌ای شاهد هستیم. تقریباً هر ساله در اروپا و به‌خصوص در کشور آلمان، مردم اعتراضات منظمی را در خصوص مسأله محیط زیست ابراز می‌کنند؛ چرا که فرانسه، ضایعات هسته‌ای خود را به آلمان منتقل کرده و در عمق قابل ملاحظه‌ای از زمین و تحت شرایطی خاص دفن می‌کند. معترضین بر سر راه قطارها تجمع می‌کنند و در بعضی موارد روی ریل قطار می‌نشینند و

اجازه نمی دهند قطارها عبور کنند. در این ماجرا افراد جامعه به چیزی معترضند که به لحاظ حقوقی، قرارداد بین دو کشور است و مراجع قانون گذاری و تصمیم گیری آن را تأیید کرده و بر روی آن صحه گذاشته اند. این افراد به لحاظ حقوقی، مرتکب تخلف می شوند و ممکن است دستگیر شوند و اعتراضات آنان عواقبی برای آنها داشته باشد، ولی این اعتراض به لحاظ اخلاقی، موجه قلمداد می شود. معمولاً آخر این ماجرا هم به این منتهی می شود که معترضین، جریمه نشستن بر روی ریل را پرداخت می کنند و قضیه تمام می شود و باز سال آینده همین اعتراض و ماجرا را تکرار می کنند! البته از طریق مجاری قانونی هم تلاش می کنند که تغییری در اصل این قرارداد ایجاد کنند؛ یعنی راه قانونی را هم طی می کنند. معترضین معتقدند آنچه که منجر به چنین تصمیم گیری ای شده عدم لحاظ و توجه به مباحث اخلاقی و مباحث حقوقی در سطح تصمیم گیری و مدیریت کلان دو کشور است.

این یک نمونه است که از یک طرف این قرارداد از نظر حقوقی کاملاً محکم است و از طرف دیگر هم به لحاظ اخلاقی هیچ کس این افراد معترض را مذمت نمی کند. همیشه هم سؤال بر سر این است که بر فرض، اعتراض شما درست و بجا، آیا حق دارید روی ریل بنشینید یا حق ندارید؟ و چون مجموعاً سیستم قضایی آنها در طی بیش از بیست - سی سال هر بار به این نتیجه می رسد که مسائل حقوقی بر مسائل اخلاقی تقدم دارد، هر سال هم این مسأله تکرار می شود.

این نمونه ای از اعتراض مدنی است که منجر به نوعی رویارویی حقوقی می شود، ولی کسی آن را به لحاظ اخلاقی، ناروا نمی شمارد. نهایتاً ممکن است این مسأله به لحاظ اخلاقی و حتی به لحاظ حقوقی، مورد سؤال و ابهام باشد که آیا این نحوه اعتراضی که شما نشان می دهید، درست است یا نادرست؟ البته به طوری که اصل مسأله، زیر سؤال نرود. در غرب این گونه نیست که این حکمی که از جانب حکومت صادر می شود وجهه دینی و شرعی هم داشته باشد، بلکه تنها خودش یک راه حل است؛ در حالی که در کشور ما یکی از مسائلی که با آن مواجه هستیم این است که لااقل عده ای فائلند که تمامی احکام حکومتی به نحوی احکام شرعی هم هستند و در راستای حقوق شمرده می شوند. البته شما در کتاب خودتان سعی در تفکیک بین احکام شرعی و احکام حکومتی کرده بودید و

احکام حکومتی را به منزله دستورالعمل یا آیین‌نامه برای قوانینی که در دولت تصویب می‌شود، دانسته بودید و یا به عنوان ذیل قانون اصلی، قلمداد کرده بودید.

این استاد دانشگاه در ادامه با بیان اینکه احکام شرعی، مراحل خودش را طی کرده و به استنباطی رسیده است که به هر دلیلی تمام احکام حقوقی و امثال اینها بر آن تکیه دارد و این استنباط هم به دلایل قانونی و یا باز هم شرعی - آن هم دلیل شرعی که لااقل در قالب قانون قرار گرفته - رسیده است؛ این سؤال را مطرح کرد که مشکلاتی را که ما در عرصه خود استنباط داریم چگونه باید مورد حلّ و فصل قرار دهیم؟ آیا اصلاً قابل حل کردن هست؟

وی در ادامه به عدم جدّیت مباحث معرفت‌شناختی در بحث استنباط در ایران اشاره نمود. سپس با طرح سؤالی دیگر، بحث خود را این‌گونه ادامه داد:

آیا استنباط احکام و درک احکامی که الآن صادر می‌شود اختصاصی دایره دریافت دینی و حکم شرعی است؟ و یا اینکه ما هر جا با «دریافت» رو به رو هستیم، با یک سری مسائل پایه‌ای مواجهیم که دریافت در عرصه شرعی هم با ویژگی‌های خاص خود - که طبیعی هم هست - و حوزه مهم‌تری که دارد، ذیل آن قرار می‌گیرد و این مسائل از مسائل عام مربوط به فهم و استنباط به خصوص استنباط از متن، خارج نیست.

در مورد احکام حکومتی در چند جای کتاب، بحث از مصالح و مفاسد شده است. مبحث مصالح و مفاسد خود یک باب است و باید دانست که مصالح و مفاسد چگونه باید تشخیص داده شوند. در مواردی که نص وجود دارد همان مشکلاتی که در بخش اول مطرح شد، در مورد نص هم مطرح می‌شود و در مواردی هم که نص نداریم مسأله پیچیده‌تر می‌شود. این مسأله و مشکل در باب عرف و بسیاری مسائل دیگر هم مطرح می‌شود. در حدود سال ۱۳۶۱ که بنده در قم بودم، وقتی در درس و بحث به مسأله عرف رسیدیم، این سؤال به صورت جدی برایم پیش آمد که «عرف» واقعاً چیست؟ آیا عرفی که معمولاً علمای حوزه می‌گویند همین اتاق و انسانهایی است که می‌آیند و دور اتاق می‌نشینند و ما با آنها سر و کار داریم؟ پس سؤال این است که اولاً عرف چیست؟ ثانیاً چگونه به دست می‌آید؟ در این دایره، مباحث مهمی مطرح است. بعدها؛ یعنی حدود هفت - هشت سال پیش کتابی بسیار خواندنی با عنوان «جایگاه عرف در قوانین کشورهای

اسلامی» دیدم که توسط یک آلمانی نوشته شده بود. این کتاب عمدتاً قوانین ترکیه و کشورهای عربی و شمال آفریقا را مورد مطالعه قرار داده بود.

سنجش نتیجه با مصالح جامعه

در فلسفه‌های اخلاق، فلسفه اخلاق «کانت»^۱ کلاً نتیجه‌گرا نیست. یکی از دلایل نتیجه‌گرانبودن این است که ما باید ببینیم که معیار، سنجش و کسب اطلاعات نسبت به این نتیجه، چگونه بوده است؟ آیا این نتیجه، مصالح جامعه را تأمین می‌کند؟ مثلاً می‌گویند که اخلاق کانت «تنجیزی» است؛ یعنی معلق به هیچ چیز - از جمله نتیجه و مصلحت - نیست. یکی از دلایل کسانی که پیرو روش کانت شده‌اند این است که مسائل را واقعاً چگونه می‌توانیم تشخیص دهیم؟ بسیاری از اینها مسائلی است که تا واقع نشده‌اند، نمی‌شود راجع به آنها داوری کرد و تا مدتی نیازمند تجربه هستیم تا این مصالح را بیازماییم؛ مثلاً جامعه‌ای بسازیم که همه در آن دروغ بگویند! سپس ببینیم چه تبعات و لوازمی دارد؟ آیا طوری است که بگوییم مخلاً به صدور حکم اخلاقی یا حکم حقوقی است؟ به همین دلیل گفته‌اند نباید این احکام را به احکام و مصالحی، منوط کنیم که روش تحصیل و به‌دست آوردن آنها را نمی‌دانیم؛ چرا که احکام اخلاقی، تنجیزی هستند. اینان حتی می‌گویند اگر شما صورت مسأله را به صورت «اگر این، آنگاه آن» طرح کردید، خود این صورت، حکم را از دایره اخلاقی و حقوقی خارج می‌کند.

دکتر بهشتی در ادامه، با ذکر این نکته که یک سری از احکام ما متکی به مصالح هستند، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا نیازی نیست ما تکیه‌گاه بحث مصالح را روشن کنیم؟ سپس به این سؤال که مورد بحث فلاسفه هم هست برسیم که آیا اصلاً «مصلحت» - منهای بحث تحققش - امکان مطرح شدن دارد؟ نویسنده محترم در این کتاب، متعرض این بحث نشده است. به نظر می‌رسد مسأله کاملاً جدی است. در مثال معترضان ریل‌نشین آلمانی که عرض کردم، تفاوت در تشخیص اصل وجود مصلحت است. کشور چین از یک طرف، مشکل تغذیه یک میلیارد و سیصد میلیون جمعیت را دارد - چرا که تأمین معاش و حداقل زندگی قابل قبول برای افراد جامعه به درستی، جزء وظایف حکومت

۱. ایمانوئل کانت؛ فیلسوف آلمانی (Immanuel Kant).

شمرده می‌شود - و از طرفی نوع تولیدی که می‌تواند تأمین‌کننده کار، کالاهای مصرفی جامعه و مصارف دیگر باشد، ممکن است صدمه‌زننده به محیط زیست باشد. وقتی در دنیا صحبت از جلوگیری مصرف گاز فرئون در یخچال‌ها به دلیل از بین رفتن لایه محافظ زمین (لایه اُزون) - که برای کل انسان‌های روی زمین است - بود، کشور چین به نشانه اعتراض گفت کشورهای صنعتی، پیشرفت خود را کرده‌اند و در جایگاهی قرار گرفته‌اند که حالا می‌توانند بگویند به جای گاز فرئون، باید گاز دیگری استفاده کرد؛ در صورتی که این کار برای ما هزینه بسیار دارد. تحقیقات راجع به این مسأله، تبدیل تمام کارخانه‌ها و شرکت‌هایی که با این گاز سر و کار دارند و امثال این کارها از عهده ما خارج است. ما به عنوان کشور تصمیم‌گیرنده درباره حقوق افراد جامعه خود می‌گوییم: این کار فعلاً برای ما مقدور نیست. در این مثال، دولت چین، بین تکالیف دولت و حکومت در قبال تغذیه و اشتغال مردمش و یا مسائل دیگر از طرفی و حفظ محیط زیست انسانها از طرف دیگر و مصالح و مفاسد هر کدام سنجشی انجام داد و در نهایت، اولی را بر دومی ترجیح داد.

حال اگر شما همانگونه که در کتاب خود ذکر کردید احکام حکومتی را تابع مصالح و مفاسد می‌دانید، یک سری سؤالات هم در اینجا مطرح می‌شود. سؤال این است که اگر گفته شود: انتخاب این حکم بر اساس این مصلحت چه وجهی دارد؛ در حالی که این مصالحی که تشخیص داده شده، قابل همراهی و اجرا نیست؟ معمولاً به این سؤال این گونه پاسخ داده می‌شود که حکومت، چنین اختیاری دارد و مردم باید رأی و نظر حکومت را بپذیرند. بنابراین، توجیه بحث نافرمانی در قبال چنین احکامی به چه صورت خواهد بود؟

بحث دیگر بنده در مورد دایره نافرمانی است. در صفحه ۷۴ این کتاب، تعبیر جالبی به کار رفته بود که دایره و قلمرو نافرمانی تا جایی است که «موجب وهن حکومت نشود»؛ یعنی تخفیف و توهین نسبت به حکم حاکم در آن نباشد که من نمی‌دانم این مطلب و غایت را حاکمان از کجا برای خودشان قائل شده‌اند؟

مشکل دیگر ما مشکل اجرایی است؛ یعنی بسیاری از تخلفاتی که الآن در حال رخ دادن است، اصلاً قانونی نیست، بلکه اعمالی فراقانونی است. البته این سیستم است که به هر دلیل، مجال اعمال فراقانونی را می‌دهد؛ یعنی فراتر از خود قانون هم دارد عمل می‌شود.

این استاد دانشگاه در پایان، به جمع‌بندی این بخش از سخنانش پرداخت و با بیان اینکه

مفاهیمی چون عرف و مصلحت بسیار شناور است، یادآور شد: به دلیل شناور بودن این مفاهیم، ما به جایی رسیده‌ایم که کوچک‌ترین انتقاد یا اعتراض، باعث ناراحتی شده و عنوان «وهن نظام» یا «وهن ارکان نظام» و یا «وهن مسئولین نظام» پیدا می‌کند. لذا نباید استنباط و احکام خود را به مفاهیم مبهم و کش‌داری چون عرف و مصلحت احاله کنیم که حتی گاهی منجر به استنباط شخصی افراد می‌شود؛ چرا که قید تلقی کردن این گونه مفاهیم، مخلاً به کل بحث است و اصل ماجرا را سالبه به انتفاء موضوع می‌کند بدون اینکه اصلاً موضوع طرح شده باشد.

در ادامه، دکتر محمدحسین مظفری به عنوان ناقد دوم، بحث خود را با تشکر از دکتر ضیائی‌فر به خاطر فراهم کردن این فرصت، آغاز کرد. این استاد دانشگاه با ارزنده خواندن این تحقیق و با بیان اینکه واقعاً جا دارد جلسات بیشتری برای بحث درباره این کتاب گذاشته شود، چند نکته را یادآوری کرد و اظهار داشت:

نویسنده کتاب، هدف تحقیق را بررسی موضوع «نافرمانی مدنی در جامعه اسلامی» بیان کرده است. بنابراین، اولین سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که نافرمانی مدنی در جامعه اسلامی با عنوان کتاب همخوانی ندارد؛ چرا که در عنوان کتاب، هم فرمانبرداری مدنی و هم نافرمانی مدنی آورده شده است. لذا جا دارد هدف تحقیق، اصلاح شود.

نکته و اشکال دوم نیز، به همین عنوان بازمی‌گردد و آن اینکه وصف «مدنی» که در عنوان کتاب آمده، آیا هم وصف برای فرمانبرداری است و هم نافرمانی، یا تنها وصف موصوف اخیر؛ یعنی نافرمانی است؟ چرا که در علم اصول فقه، اختلاف است که اگر وصفی بعد از دو موصوف که به هم عطف شده‌اند، قرار گرفت، این وصف به هر دو موصوف، تعلق دارد، یا تنها به موصوف اخیر بازگشت می‌کند؟ چیزی که نویسنده محترم کتاب فرموده‌اند این است که در اینجا وصف «مدنی» به هر دو موصوف، تعلق دارد. آن وقت ایشان لفظ «مدنی» در مفهوم نافرمانی مدنی را یک‌طور تعریف کرده‌اند و همین لفظ را در مفهوم فرمانبرداری مدنی، طور دیگری و در واقع، در اینجا استعمال لفظ در اکثر از معنا رخ داده است.

ناقد محترم در بیان اشکال و نکته سوم با اشاره به شکلی بودن این اشکال مانند دو اشکال پیشین، معتقد است که می‌شود قلمرو تحقیق را مقداری تعمیم داد. با این توضیح که

در اینجا دو موضوع مهم وجود دارد. یکی اینکه در بحث نافرمانی مدنی، وظیفه حکومت چیست؟ و دیگر اینکه در همین بحث، وظیفه شهروندان چه می‌باشد؟ در این کتاب به موضوع اول؛ یعنی وظیفه حکومت، مسؤولین و مجریان قانون پرداخته شده، ولی از موضوع دوم یعنی وظیفه و مسؤولیت شهروندان و اینکه در چه مواردی حق داشته و مجاز به انجام نافرمانی هستند، سخنی به میان نیامده است؛ حال آنکه بخشی از این موضوع به بحث امر به معروف و نهی از منکر مربوط می‌شود که بسیار جا دارد به این بحث هم پرداخته شود.

نکته و ایراد چهارم این است که بحث نافرمانی مدنی یک موضوع چند رشته‌ای است؛ در حالی که در این کتاب، تنها از منظر فقهی بررسی شده است که این امکان ندارد؛ یعنی در بحث از یک موضوع چند رشته‌ای، حتماً بایستی نظرات و بررسی‌های تمام رشته‌های مربوط را در این موضوع، مشارکت داد و در واقع از همه ابعاد به آن پرداخت. به عنوان مثال، همان طور که آقای دکتر بهشتی اشاره فرمودند، واقعاً نکته اساسی این بحث، در علم فلسفه اخلاق است؛ به طوری که اگر ما تکلیف خود با این بحث را در علم فلسفه اخلاق روشن نکنیم، نمی‌توانیم وارد عرصه فقه شویم. مثلاً باید ببینیم ما در فلسفه اخلاق، نتیجه‌گرا هستیم یا تکلیف‌گرا؟ سپس با اتخاذ مبنا، وارد بحث از نافرمانی مدنی در علم فقه شویم. همچنین در علم اصول فقه و در بحث مصالح و مفاسد نیز موضوع نتیجه‌گرا و یا تکلیف‌گرا بودن، مطرح شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اشکال پنجم «انتزاعی بودن» است. به عنوان مثال، خودروهایی که فلان شرکت تولید می‌کند و سالیانه باعث کشته شدن هزاران نفر می‌شود، بنده به عنوان یک شهروند اخلاقاً در قبال این شرکت و افرادی که کشته می‌شوند، مسؤولم یا نه؟ یعنی می‌توانم نافرمانی مدنی به راه بیندازم؟ جواب این سؤال ساده نیست؛ یعنی این گونه نیست که وقتی ما درباره یک قانون، یک سیاست و یا یک تصمیم، صحبت می‌کنیم خیلی ساده بتوانیم بگوییم که این قانون، سیاست و یا تصمیم، حق است و یا ناحق، که اگر ناحق، غیر شرعی و ناعادلانه بود، من حق داشته باشم نافرمانی کنم و اگر حق و عادلانه بود، حق نداشته باشم. البته در اینجا آن شرکت هم برای خود استدلال دارد و می‌گوید: شرکت ما تعداد زیادی شغل ایجاد می‌کند و مقدار زیادی نیز تولید در آمد کرده و به تولیدات کشور می‌افزاید. - اصولاً وقتی بنده در کتابخانه نشسته‌ام و درباره مبانی فقهی و حقوقی مطالعه و تحقیق می‌کنم، به راحتی

می توانم درباره آن مبنا اظهار نظر کنم، ولی هر تصمیم و قانون وقتی به مقام اجرا می رسد، آنجاست که بحث مصالح و مفساد واقعی پیش آمده و مصالح و مفساد در صحنه واقعی با یکدیگر تراحم پیدا می کنند و آنجاست که بایستی من تکلیف خودم را مشخص کرده باشم که آیا من مثلاً نتیجه گرا هستم یا تکلیف گرا؟ اگر من تکلیف گرا هستم، در مورد تولیدات این شرکت باید بگویم: اگر یک نفر هم کشته شود، غیر اخلاقی است و این شرکت خودروساز باید تعطیل شود و اگر نتیجه گرا هستم، باید بگویم: مثلاً سالانه چند هزار نفر به دلیل استفاده از تولیدات این شرکت کشته می شوند، ولی در قبالش این تعداد شغل ایجاد می شود. سپس اینها را با هم می سنجم و می گویم: وجود خط تولید این کارخانه، مصلحت دارد یا ندارد. غرض اینکه ما حتماً بایستی از آن فضای ذهنی و انتزاعی کتابخانه ای خودمان، خارج شویم و اینها را با مصالح و مفساد واقعی و با توجه به آنچه که اتفاق می افتد، بسنجیم. مثال دیگر در این بحث، قانون مناطق آزاد است. این قانون بسیار خوب نوشته شده است. در بحث قانون گذاری، قانون گذار یک سری مصالح را در نظر گرفته و بر اساس آنها حکم به ایجاد مناطق آزاد می کند، اما می بینیم در مقام اجرا، مفساد زیادی به همراه دارد. بنابراین، مصالح و مفساد را هم در مقام وضع و هم در مقام اجرا بایستی در نظر گرفت.

تاریخچه نافرمانی مدنی

دکتر مظفری در ادامه بر لزوم تعریف و شناخت خوب موضوع و تعیین حدود و ثغور آن پیش از ورود به مباحث فقهی و استنباط حکم آن تأکید کرده و به تناسب بحث، به یک واقعه تاریخی اشاره کرد و گفت:

نافرمانی مدنی از گذشته در ادبیات ما و در ادبیات یونان باستان مطرح بوده است. برادر «آنتیگون»^۱ به مرگ محکوم شد. «کرون»^۲ که حاکم وقت بود، حکم کرد که کسی حق ندارد جنازه این خائن را دفن کند، اما آنتیگون جنازه برادرش را دفن کرد. وقتی از آنتیگون می پرسند که آیا تو از حکم حاکم مطلع نبودی؟ در پاسخ می گوید: چرا مطلع

۱. آنتیگون در اسطوره های یونان، دختر ادیب و یوکاسته است.

۲. کرون در اسطوره های یونان، پادشاه تب است.

بودم، ولی دلیل نقض قانون توسط من این بود که درست است که قوانین حاکم و زمینی مرا از دفن برادرم منع کرده بود، ولی یک سری تکالیف و قوانین برتری وجود دارد که آن قوانین آسمانی که ابدی و ازلی هستند، می‌گویند هر جنازه‌ای، حق دفن شدن دارد و این مرا ملزم می‌کرد که جنازه برادرم را دفن کنم.

می‌بینیم که تزامم بین احکام اخلاقی و قوانین وضعی از دوران باستان مطرح بوده، اما آنچه که امروزه در فلسفه سیاسی با آن مواجه هستیم، بسیار تغییر کرده و نافرمانی مدنی، چیزی ما بین «تظاهرات اعتراض آمیزی که با مجوز انجام می‌شود» و «نافرمانی‌هایی که غیر مدنی است؛ یعنی اصطلاحاً خشونت‌بار است»، قرار دارد. این تعریف، حدود و ثغوری کاملاً مشخص دارد؛ یعنی نافرمانی مدنی اقدامی است که این اقدام، مستلزم نقض قوانین لازم الاجراست - که آقای دکتر بهشتی هم اشاره فرمودند - بنابراین، کسی که مرتکب نافرمانی مدنی می‌شود، عالماً و عامداً، آگاهانه، آشکارا و مدنی، قوانین جاری مملکت را نقض می‌کند و کاملاً می‌داند که این نقض قوانین است، اما این نقض قوانین با انگیزه‌ای ارزشمند و اخلاقی صورت می‌گیرد. فرد نافرمان، یک وظیفه برتر برای خود تصور می‌کند که با آن تصور و انگیزه برتر، برای اینکه اقدامات، سیاست‌ها و قوانین ناعادلانه و ظالمانه را اصلاح کند و برای اینکه قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران را وادار کند و همچنین توجه عمومی را جلب کند، این عمل خلاف قانون را انجام می‌دهد و می‌پذیرد که خلاف قانون مرتکب شده و مقاومت نمی‌کند و کاملاً آماده است که توسط پلیس دستگیر شود و مجازاتش را ببیند.

به علاوه این فرد، قوانین مدنی را نقض می‌کند، نه قوانین شرعی را. در این کتاب در جایی مثال زده شده که در جنگ بدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سپاهیان همراه خود فرمودند: ما در سفر هستیم و نماز شکسته است، ولی اصحاب نافرمانی کردند. این نافرمانی، از قلمرو بحث ما خارج است؛ چرا که قلمرو نافرمانی مدنی کاملاً مشخص است؛ نافرمانی مدنی، مربوط به نقض قوانین مدنی است. بنابراین، اگر قوانین شرعی نقض شود، مصداق بحث نافرمانی مدنی نمی‌شود. نقض قوانین مدنی، مجازات و جریمه دارد و فرد نافرمان، کاملاً آماده است که جریمه معین شده در قانون را بپردازد. نویسنده کتاب می‌توانست برای بحث نافرمانی مدنی، جدای از بحث روایات، به چند مورد از تاریخ صدر اسلام اشاره کند. به

نظر بنده، قضیه حمله به خانه خلیفه سوم بهترین مثال برای بحث نافرمانی مدنی در صدر اسلام است. اصحاب از همه جا آمدند، جمعیتی جمع شد. تا وقتی که اینان وارد خانه خلیفه نشدند تا خلیفه را به قتل برسانند، تمامی اقداماتی که انجام داده‌اند، خلاف قانون بوده، ولی جرمی مرتکب نشده بودند. در این قضیه، انگیزه اصحاب، انگیزه شرعی - اخلاقی بوده و قوانین جاری را هم نقض کرده بودند، ولی هنوز به مرحله خلیفه کشی نرسیده بودند. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام هم با اینکه با اقدامات خلیفه سوم موافق نبود، امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای در دفاع از خلیفه فرستاد؛ یعنی ضمن اینکه کار اصحاب، یک کار اخلاقی بوده و برای اسلام انجام شده بود، تا قبل از اینکه خلیفه را به قتل برسانند، می‌توان اقدام آنها را جزء مباحثی دانست که جا دارد به عنوان نافرمانی مدنی به آنها پرداخته شود. همین‌طور قضایای مشابه دیگر در دوره امیرالمؤمنین و نیز در دوره قیام امام حسین علیه السلام را می‌توان به عنوان مصداق بحث نافرمانی مدنی در صدر اسلام، مورد بررسی قرار داد. اینها حوادث تاریخی است که به این موضوع ارتباط پیدا می‌کند. لذا رشته تاریخ هم می‌تواند در این بحث، دخیل باشد.

ناقد سوم دکتر رضا اسلامی؛ استاد رشته حقوق بشر دانشگاه شهید بهشتی بود. وی که کتابی نیز در مورد «آزادی اجتماعات» نگاشته و به تفصیل به بیان این موضوع از نظر موازین بین المللی پرداخته، پس از تشکر از ایجاد این فرصت و تبریک به نویسنده کتاب به خاطر انتشار این کتاب ضروری و مهم، بحث خود را آغاز کرد. او که پرداختن به این مسائل را نیاز روز جامعه می‌داند، صرف انتشار این کتاب و پرداختن به این موضوع را بسیار مغتنم دانسته و آن را اثری معتبر و طرح موضوعی خوب برشمرد و بر افزودن نکات مطرح شده در چاپهای بعدی تأکید نمود و اظهار داشت:

بحث نافرمانی مدنی، سال‌هاست که دغدغه ماست. هفت یا هشت سال پیش استاد راهنمای پایان‌نامه‌ای در مقطع کارشناسی ارشد حقوق بشر با عنوان «نافرمانی مدنی و حقوق بشر» بودم که آن پایان‌نامه دفاع شد. همین‌الآن هم حدود سه ماه است که مقاله‌ای را با همین موضوع مشغول هستم.

شیوه کار بنده در جلسات نقد کتاب معمولاً به این شکل است که اصلاً نکات منفی، مطرح نمی‌کنم؛ چرا که کتاب منتشر شده و می‌توان در مورد موضوعات کتاب، صحبت

کرد تا نویسنده نظرات را جمع کند و در چاپهای بعدی اصلاح نماید، ولی چون احساس کردم جناب آقای ورعی بسیار صادقانه به دنبال نقد جدی کتابشان هستند، چند نکته را در کنار یک موضوع محتوایی، مطرح خواهم کرد. البته من از نظر فقهی صلاحیت اظهارنظر ندارم، ولی از جنبه حقوقی مطالبی را عرض می‌کنم.

این استاد حقوق در ادامه، اشکالی از نظر روش‌شناسی و به اصطلاح پلان کار وارد کرده و تعداد فصول را نامتناسب دانسته، بیان داشت تعداد فصول بی‌جهت زیاد شده و به ده فصل رسیده است. وی در این زمینه گفت:

مثلاً فصل چهارم، ۵۰ صفحه است که نیازی به بودن این فصل احساس نمی‌شود و در واقع این فصل، یک سگته طولانی در مباحث ایجاد کرده است. بعد از اینکه سه فصل اول را می‌خوانیم، کاملاً در موضوع قرار می‌گیریم. در وسط موضوع نافرمانی، یک دفعه بحث پایین کشیده می‌شود و ۵۰ صفحه درباره معنای جرم و گناه و همچنین رابطه آنها با یکدیگر صحبت می‌شود. خواننده باید صبر کند تا این بحث تمام شود و مجدداً به ادامه بحث برگردد. من فکر می‌کنم از نظر روش‌شناسی این فصل، مقداری در روانی قرائت کتاب اختلال ایجاد می‌کند؛ در حالی که فصل هشتم که مهم بوده و درباره «نافرمانان مدنی» است، حدود ۱۰ صفحه می‌باشد و خیلی سریع از آن عبور شده است. آقای دکتر مظفری هم اشاره کردند که حقوق این نافرمانان، تکالیف، وظایف و حقوق شهروندان باید مورد بحث قرار گیرد. همچنین فصل دهم، تنها سه صفحه است؛ در حالی که سه صفحه یک فصل را تشکیل نمی‌دهد. به علاوه که نتیجه هم هست و نتیجه خودش فصل محسوب نمی‌شود. مقدمه و نتیجه، اصلاً عنوان فصل ندارند. پس از نظر روش‌شناسی می‌توان فصول را مقداری کمتر کرد و بعضی را در بعضی دیگر ادغام نمود تا تناسبی بین آنها پدید آید.

نکته و اشکال دیگر بنده - که خود آقای ورعی و دوستان ناقد هم بدان اشاره کردند - این است که در عنوان کتاب که «فرمانبرداری و نافرمانی مدنی» است، اصلاً کلمه «فرمانبرداری» اضافی است؛ یعنی خارج از موضوع کتاب است. البته درست است که آن محذورات را داشته‌اند، ولی اگر بتوان در مقدمه یا در چاپ‌های بعدی توضیح داد که نویسنده در این کتاب، بحثی از فرمانبرداری نکرده است و مواردی هم که آمده طرداً للباب است، مناسب است.

نکته کوتاه دیگر اینکه نویسنده محترم در این اثر، به بعضی از موضوعات فرمانبرداری و کلمات بعضی از نویسندگان خارجی اشاره می‌کند، به مکاتب - و لو به صورت خلاصه - هم اشاره می‌کند، ولی هیچ‌گونه منبع خارجی ارائه نمی‌دهد؛ یعنی در کتاب حتی یک منبع خارجی هم وجود ندارد؛ در حالی که در این کتاب، به مکاتب و نویسندگان خارجی اشاره شده. لذا خوب بود که حداقل به برخی از منابع اصلی خارجی هم ارجاع داده می‌شد. اما اشکال دیگر که جنبه روشی دارد این است که این اثر، مقداری اپولوژتیک^۱ است؛ یعنی تمامش دفاع از مبانی فقهی است. همین مطلب باعث شده که نقد و تحلیل حقوقی نویسنده بسیار کم شود و اصلاً از زبان حقوقی دور شده است؛ در حالی که این موضوع، کاملاً موضوعی حقوقی است. من با صحبت آقای دکتر مظفری موافقم که نباید مطلب را ساده گرفت. نافرمانی مدنی، موضوعی بسیار جدی است که مباحث فراوانی دارد. نه تنها نویسندگان حقوقی، بلکه کسانی که در رابطه با جنبش‌های مدنی کار می‌کنند نیز به این موضوع پرداخته‌اند. بیان این مطالب، نیازمند زبان حقوقی است و شاید نتوان با زبان فقهی صرف، از عهده آن برآمد. در این رابطه، مثالی را عرض می‌کنم؛ مثلاً در بحث «توهین» نکته بسیار مهمی وجود دارد که اصلاً توهین چیست؟ و حدود و ثغور آن چیست؟ بنده کتابی در مورد حقوق مدنی و سیاسی در دست چاپ دارم. در این کتاب بحث کرده‌ام که اصلاً باید دامنه توهین به مقامات را محدودتر از توهین به شهروندان گرفت، برخلاف قانون ما که توهین به مقامات را جدی‌تر از توهین به شهروندان می‌داند و برای آن مجازات بیشتری در نظر گرفته است؛ زیرا مقاماتی که می‌خواهند در عرصه عمومی باشند و هر روز برایشان فرش قرمز پهن می‌شود و یا در سخنرانی برایشان کف زده می‌شود، ممکن است روزی هم کسی چیزی بگوید و اعتراضی بکند و یا کیکی به صورتشان بزنند و یا گوجه فرنگی به سمتشان پرتاب کنند! این مسائل از نظر من اصلاً توهین نیست، بلکه جزء همین اعتراضات معمولی است که اتفاق می‌افتد و حتی در همین قیاس و به همین نسبت، حریم خصوصیشان هم محدودتر است. اینها نکات بسیار پیچیده‌ای است که باید به آنها توجه کرد. زبان نوشتن اگر چه که می‌تواند فقهی باشد و هست، ولی ما همچنان باید زبان

۱. (apologetic) به یک استدلال منطقی یا نوشتاری در توجیه چیزی گفته می‌شود و معمولاً در یک نظریه یا دکتترین مذهبی به کار می‌رود.

حقوقی را داشته باشیم؛ چون همانطور که اشاره شد ما در حال پرداختن به یک موضوع حقوقی هستیم. مثلاً در این نوشتار اصطلاحاتی مثل «مشروع بودن» و یا «عادلانہ بودن» بسیار به چشم می‌خورد که از لحاظ حقوقی، خوب موشکافی نشده‌اند. مشروع بودن از نظر حقوقی دقیقاً به چه معناست؟ به قول انگلیسی‌زبانان ما با مسأله فقهی، پیراکوپایت^۱ هستیم و موضوع و دغدغه اصلی مان فقهی است؛ در حالی که یک مبحث حقوقی را مطرح می‌کنیم.

نافرمانی مدنی؛ حق یا نوعی آزادی؟

اما در مورد محتوای کتاب، بنده نظر خاصی ندارم، بلکه موضوعی را خودم مطرح می‌کنم که شاید اصلاً نیازی نباشد که نویسنده محترم به آن توجه کند؛ این چیزی است که به ذهن بنده می‌رسد. در این کتاب به «حق نافرمانی مدنی یا حق مقاومت مدنی» زیاد اشاره شده است؛ در حالی که به نظر من نافرمانی مدنی، حق نیست؛ یعنی در عداد حقوق بشر نیست. نافرمانی مدنی از جنس آزادی و آزادی اعتراض است؛ زیرا من حقی ندارم که نافرمان باشم. حق همان است که جنبه ایجابی و مثبت دارد و حدود و ثغورش هم مشخص است و قابل تعریف و تحقق می‌باشد، ولی آزادی، جنبه منفی و سلبی دارد. به عبارت دیگر، آزادی به معنای مانع‌نداشتن، محدودیت‌نداشتن و استثناء‌نداشتن است؛ مثلاً آزادی بیان مانند حق آموزش نیست که دارای چند مؤلفه باشد، بلکه آزادی بیان از جنس محدودیت‌نداشتن است؛ یعنی من در مورد هر موضوع، هر شخص و هر مقامی بدون هیچ‌گونه محدودیتی هر چه بخواهم بگویم. منتها چون این آزادی حداکثری در عمل با هرج و مرج مواجه می‌شود، ما آن را حتی‌الامکانی کرده و گفته‌ایم حتی‌الامکان حداکثری است و برایش محدودیت‌هایی مثل حقوق دیگران، اخلاق عمومی، نظم عمومی، امنیت ملی و ... قائل شده‌ایم؛ نافرمانی مدنی نیز از این جنس است. آقای دکتر مظفری به درستی اشاره کردند که نافرمانی مدنی، چیزی ما بین اعتراضات قانونی و آزادی اجتماعات و اقدامات غیر قانونی شدید و به اصطلاح خشونت‌بار است. نویسنده کتاب در مطالب خود بیان کرده‌اند که این اعتراضات، باید مسالمت‌آمیز باشد که کاملاً هم درست است. البته

منظور از مسالمت آمیز بودن این نیست که چیزی تخریب نشود و نظم عمومی، مختل نگردد؛ چرا که دامنه نافرمانی مدنی آنها را هم در برمی گیرد و البته منظور این هم نیست که یک آزادی اجتماعات مسالمت آمیز و در چارچوب قانون و تحت نظارت پلیس باشد، بلکه فراتر از آن است.

نافرمانی مدنی؛ موضوعی فردی یا جمعی؟

این استاد دانشگاه در ادامه، یک سؤال مطرح کرد که آیا نافرمانی مدنی یک موضوع فردی است یا جمعی؟ مثلاً اگر یک فرد بخواهد مخالفتی بکند، این مصداق نافرمانی مدنی است یا اینکه باید اعتراض و نافرمانی به صورت جمعی باشد؟ اعتراض و نافرمانی مدنی، حق هر فردی از افراد جامعه است، اما این، از جنس آن موضوعاتی است که تبلور و بروز خارجی اش جمعی است؛ یعنی تا تعداد قابل ملاحظه‌ای نباشند، نافرمانی مدنی اتفاق نمی‌افتد. البته یک نفر هم می‌تواند نافرمانی کند؛ مثلاً مالیات نپردازد، ولی شاید این نوع نافرمانی، اثری را که از آن انتظار می‌رود، نداشته باشد.

معنای «مسالمت آمیز»

نکته دیگری که به ذهن می‌رسد این است که «مسالمت آمیز بودن» که در فصول مختلف کتاب به خصوص در فصل‌های اول، دوم و سوم بدان اشاره می‌شود، به چه معناست؟ آیا به معنای این است که این اعتراض، مثلاً بدون حمل سلاح و به دور از هرگونه خشونت یا تحریکی باشد؟ تنفرزا یا تنفرآمیز نباشند؟ آیا اگر گروهی در ضمن نافرمانی شان شیشه‌های یک اداره دولتی را هم بشکنند، این اعتراض دیگر مسالمت آمیز نیست و از حدود نافرمانی مدنی خارج است؟ عین همین بحث در مورد نظم عمومی، مطرح است. نافرمانی مدنی اصلاً مغایر نظم عمومی است و این وجه مشخصه آن است. در برخی از عبارات کتاب احساس می‌شود که نظر نویسنده بر این است که نافرمانی مدنی نباید مغایر با نظم عمومی باشد؛ درحالی که اگر مغایر نظم عمومی نباشد، دیگر نافرمانی نیست، بلکه آزادی اجتماعات است. فرض کنید که یک روز صد هزار نفر در وسط شهر ماشین‌هایشان را خاموش کنند، ماشین‌ها را قفل کرده و بروند. تمام شهر، خیابان‌ها و میدان‌ها قفل می‌شود

یا اینکه همه مردم با هم به صورت سازماندهی شده مالیات ندهند، قبض آب و برق را پرداخت نکنند. این اعتراضات، نافرمانی مدنی و مخالف با نظم عمومی است. نگارنده کتاب، برخی از این موارد را به درستی تحت عنوان «مقاومت» آورده است. بعضی از این موارد می‌تواند نافرمانی مدنی باشد که اقدامی ایجابی است. البته من توقع ندارم که نویسنده محترم به همه این مسائل بپردازد؛ چون در این صورت، کتاب کاملاً حقوقی می‌شود، در صورتی که این کتاب، فقهی است و در همان حد قابل تقدیر است.

حقوق نافرمانان مدنی

بحث حقوق نافرمانان مدنی در فصل هشتم آمده که بیشتر از ده صفحه نیست، ولی جا دارد که درباره آن بیش از این بحث شود؛ مثلاً اگر نافرمانان مدنی، دست به خشونت زدند، وظیفه پلیس در اینجا چیست؟ صرف اینکه اینان خشونتی مرتکب شده‌اند، پلیس آزاد است که با هر نوع رفتاری با آنها برخورد کند؟ نحوه پراکنده کردن نافرمانان چگونه باید باشد؟ نافرمانان در هر حوزه‌ای، سطحی از حقوق را دارند و باید از آنان حمایت‌هایی بشود. همچنین هزینه با نافرمانی مدنی، ملازمه دارد. آقای دکتر بهشتی فرمودند که همان‌هایی که روی ریل قطار می‌نشینند و راه قطار را سد می‌کنند، هزینه می‌دهند. کسانی که به نشانه اعتراض، مالیات نمی‌دهند اگر تعدادشان هم زیاد باشد، ممکن است به نتیجه مطلوب خود دست پیدا کرده و قانون را عوض کنند، ولی بالاخره باید آن مالیات را پرداخت کنند. حال سؤال این است که هزینه نافرمانان مدنی بر عهده کیست؟!

عرف؛ مرجع تشخیص نافرمانی

دکتر اسلامی در بیان مطلب پایانی خود به بحث مرجع تشخیص نافرمانی رسید و این مرجع را «عرف» دانست. وی در ادامه در صدد تعریف مفهوم عرف برآمده و آن را مستفاد از تجربیات جامعه و محصول تربیت دینی و فرهنگی و همچنین آداب و رسوم آن شمرد. به نظر این استاد حقوق بشر، عرف، ریشه در دین ندارد و بلکه همان است که بین مردم جاری است - حال ممکن است درست و یا نادرست باشد - یعنی اولاً به طور کامل با اخلاق عمومی مرتبط است، نه با احکام دینی و ثانیاً جمعی است؛ یعنی رفتار سیال جمعی

شهروندان، عرف را ایجاد می‌کند. به همین دلیل است که مرتب در حال تغییر است. دکتر اسلامی حتی عنوان «معروف» در امر به معروف و عنوان «منکر» در نهی از منکر را هم عرفی شمرده، افزود: معروف همانی است که در بین مردم جاری است و منکر همانی است که مردم از آن تبری می‌جویند.

در این کتاب و در بحث نافرمانی مدنی، هیچ اشاره‌ای به عرف نشده است که شاید مناسب می‌بود آورده شود، مفهوم حقوقی نافرمانی مدنی خوب تبیین شده و مؤلفه‌هایش بیان شود و رابطه‌اش با آزادی اعتراض و همین‌طور اجتماعات غیر قانونی و خشونت‌آمیز ذکر شود. در هیچ جای کتاب ندیده‌ام که به آزادی اجتماعات اشاره شده باشد؛ در حالی که این بحث، ارتباط مستقیمی با نافرمانی مدنی دارد؛ چون نافرمانی مدنی هم یک‌طور اجتماع مدنی است که نافرمانی نیز در آن وجود دارد؛ چرا که نظم عمومی را مختل می‌کند؛ در حالی که آزادی اجتماعات نظم عمومی را مختل نمی‌کند.

دکتر مصطفی میراحمدی؛ ناقد دیگر جلسه از نویسنده تشکر کرده، اظهار داشت:

باید توجه داشت ورود به این‌گونه مباحث چون سابقه‌چندانی در حوزه فقهی ما ندارد کار سختی است. البته اگر در ابواب مختلف فقهی بگردیم، ممکن است به صورت پراکنده مطالبی بیابیم، ولی به صورت منسجم، یکجا و مستدل چنین مبحثی در فقه ما وجود ندارد. این نمونه کارها بسیار بدیع و نو است و سختی‌های خاص خود را دارد. معمولاً کسانی که اولین گام‌ها را برداشته‌اند با سختی‌های زیادی مواجه بوده‌اند. لذا من واقعاً از این جهت که خود دستی در این مطالعات دارم و گاهی این کتابها را می‌خوانم، می‌دانم که این کار انصافاً کار سختی بوده و جناب آقای ورعی به خوبی از عهده این کار بر آمده و قدم اول را برداشته‌اند.

ویژگی دیگر کتاب ایشان این است که وقتی مطلبی را شروع کرده‌اند، ممکن است از حیث روش برای مخاطبان مختلف و یک دانشجوی حقوق بشر یا حقوق عمومی، مشکلاتی به وجود بیاید، ولی واقعاً از حیث تخصص خودشان انصافاً خوب این مباحث را مطرح کرده و تا آخر آنها را پیگیری کرده‌اند. استاد ما آیه‌الله سیستانی می‌فرمودند: «اگر می‌خواهید فقهی را بشناسید، ببینید وقتی در یک مطلب وارد می‌شود، چگونه بحث می‌کند؟ آیا خسته می‌شود یا اینکه همین‌طور مطالب را پیگیری می‌کند؟ اگر خسته نشد و

مطالب مورد نظر خود را تا آخرین نکته پیش برد، این خود از علائم و امارات فقاہت است».

نگاه به موضوع از زاویه «نظارت مردم»

دکتر میراحمدی سپس به بیان چند نکته پرداخت و گفت:

با توجه به اینکه این کتاب می‌خواهد از زاویه فقهی به مسأله نافرمانی مدنی نگاه کند، اگر ساختارش به صورتی بود که ابتدا از زاویه «حق انتقاد» و «نظارت مردم» مثل امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت ائمه مسلمین، اجتماعات مستقل، احزاب و این چنین بحث‌هایی - که اخیراً آیه‌الله منتظری و برخی از فقهای دیگر مطرح کرده‌اند - که اتفاقاً در فقه و سنت‌مان کدهای زیادی دارد وارد می‌شدند و بعد تقویت این نهادهای مدنی را پررنگ می‌کردند و همانطور که نویسنده محترم هم مراتب آن را گفته‌اند، در مرتبه آخر به نافرمانی مدنی می‌رسیدند؛ یک صبغه روشن‌تر و منسجم‌تری در ذهن مخاطب ایجاد شده و بسیاری از مشکلات حل می‌شد. به عبارت دیگر، اگر در قالب همان نهادهای مدنی، احزاب، مطبوعات، سندیکاها، اصناف و غیره این اعتراضات و نافرمانی‌ها شکل بگیرد، - همانطور که نگارنده اشاره کرده مانند کاری که هیئت‌های منصفه در دادگاه‌های مستقل انجام می‌دهند - به نظرم دیگر شاید اصلاً کار به نافرمانی مدنی در عرف عام و توده‌های مردم نمی‌رسید. همین سندیکاها می‌توانند مرجع تشخیص این باشند که آیا این اعتراض و نافرمانی به مصلحت بوده و درست است یا خیر؟ محدوده‌اش کجاست؟ زمانش چقدر است؟ جریمه‌اش را چه کسی باید پرداخت کند؟

همچنین حقوق نافرمانان مدنی و مخالفان سیاسی باید برجسته شود؛ در صورتی که الآن به صورت استثناء مطرح شده است. اینان استثنائاً حقوقی دارند که دیگران از آنها برخوردار نیستند. ما در فقه و سنت خودمان هم کدهای خیلی خوبی در این زمینه داریم.

نکته و اشکال دوم این است که نیاز است برای مخاطب دانشجو که هیچ آشنایی با سنت فقهی ندارد یک مقدمه بیان شود که در این کتاب، حلقه‌ای مفقوده است. ممکن است اولین سؤالی که به ذهن او برسد این باشد که اصلاً ما چه حقی داریم که تلاش کنیم تا این اصطلاحات جدید مثل نافرمانی مدنی را که در جای دیگری هم شکل گرفته است،

از سنت خودمان استنباط و استخراج کنیم؟ همچنین چگونه می‌خواهیم این اصطلاحات و ادبیات جدیدی که شکل گرفته و ادبیات فقهی هم نیست، از فقه سنتی استنباط کنیم؟ چگونه می‌خواهیم اثبات کنیم که نشانه‌ها و قرآنی وجود دارد که بیان می‌کند این ادبیات جدید در سنت فقهی ما هست و این را پررنگ کنیم؟

به نظر می‌رسد فقیه و نویسنده باید این را مستدل کند که دلایل من این است و من این کدها را می‌بینم و نمی‌خواهم ادعا کنم تمام آن چیزی که وجود دارد را می‌توانم از این روش اثبات کنم، ولی می‌توانم ادعا کنم سنت من، بیگانه نیست.

آگاهی بخشی به مردم از منظر دین

این استاد دانشگاه در ادامه به بحث «آگاهی بخشی به مردم» و نقش آن در دین اسلام و کلمات حضرت علی علیه السلام اشاره می‌کند و با بیان این روایت از امیرالمؤمنین که فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حَكْمٍ»^۱ به تفسیر مختصر و محدود آن می‌پردازد و می‌گوید:

در مجموعه این کتاب چون بحث فقهی است و به یک معنا درون دینی است، باید گفته شود که دین و سنت ما نه تنها برای مردم، حق انتقاد و اعتراض قائل است، بلکه آنها را تشویق می‌کند که نسبت به دولت و حکومت نظارت داشته و انتقاد کنند. به عنوان نمونه، علی علیه السلام در این روایت می‌فرماید: حقی که شما بر من دارید این است که تمام مسائل به جز مسائل شرعی و مسائل جنگی را با شما در میان بگذارم - احکام شرع که نیاز به مشورت ندارد و مسائل جنگی هم محرمانه و امنیتی است - در یک حکومت از نگاه امیرالمؤمنین باید راه برای آگاهی مردم کاملاً باز باشد؛ یعنی مردم باید آگاهی و اطلاعاتی درباره حکومت و کشور خود داشته باشند تا ببینند چه چیز درست است و چه چیز نادرست. آنگاه به بحث نافرمانی مدنی برسیم. البته نویسنده محترم در آخر کتاب اشاره کرده‌اند که زمینه تمام این بحث‌ها، آگاهی بخشی است، ولی به نظر می‌رسد خوب است صفحاتی به این بحث اختصاص داده شود که در یک حکومت دینی از منظر امیرالمؤمنین، مردم باید از همه چیز مطلع باشند و راهها باز باشد تا ما بعداً به مسائلی مثل نافرمانی مدنی برسیم.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۲۴.

این استاد دانشگاه سپس به بیان نکات موردی خود پرداخت. وی گفت:

در صفحه ۴۰ کتاب آمده است که در این موارد، حق مقاومت و نافرمانی وجود دارد؛ یکی در صورتی که خلاف احکام مسلم شرع باشد. دوم، در صورتی که به تشخیص قاطبه نخبگان و کارشناسان و صاحب نظران، آن مسأله، تصمیم و یا قانون ناعادلانه و تبعیض آمیز باشد. سوم اینکه خلاف مصالح باشد. حال اگر حکمی بر خلاف اسلام نباشد، ولی به نظر عده‌ای از عقلای جامعه ناعادلانه و تبعیض آمیز باشد؛ مثلاً اجرائش ناعادلانه باشد یا اینکه الآن زمینه‌اش فراهم نیست و یا می‌شود استنباط جدیدی کرد، آیا در این موارد، حق نافرمانی و اعتراض وجود ندارد؟ به عنوان مثال، اجرای برخی از حدود در زمان غیبت، تعطیل می‌شود. خلاصه اینکه این، مسلم فرض نشود که در برخی حوزه‌ها اصلاً حق اعتراض وجود ندارد. به نظر می‌رسد این مطلب در سرتاسر این کتاب مفروض است؛ در حالی که می‌شود درباره آن صحبت کرد.

در صفحه ۴۵ آمده، اگر هر گناهی تعزیر یا حد داشته باشد، پس امر به معروف و نهی از منکر چگونه قابل توجیه است؟ یعنی اگر نهی از منکر راهکاری تربیتی است و برای جلوگیری از گناه قرار داده شده، پس نباید همه گناهان، تعزیر یا حد داشته باشند. اینجا هم باید مبنای ما در نهی از منکر روشن می‌شد و نویسنده محترم باید در این مبحث وارد می‌شدند. در واقع، در اینجا که رابطه بین گناه و نهی از منکر مفروض گرفته شده است، بنا بر یک مبناست و ممکن است با برخی از مبانی دیگر چندان سازگار نباشد. به عنوان مثال آیه‌الله سیستانی این موضوع را مورد بحث قرار داده‌اند. ایشان معتقدند در اینجا اصلاً بحث گناه مطرح نیست، بلکه یک رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ یعنی ممکن است یک عملی گناه باشد، ولی نهی از منکر نداشته باشد، اما در مقابل یک عمل گناه نباشد، ولی نهی از منکر داشته باشد؛ مثلاً اگر فردی فقط با همان لباس واجب شرعی به خیابان بیاید؛ یعنی تنها ستر عورتین کند، این عمل او گناه نیست، ولی نهی از منکر دارد. البته در برخی از موارد نیز عمل انجام شده، هم گناه هست و هم نهی از منکر دارد.

همچنین در صفحه ۵۵، آن روایت امیرالمؤمنین ذکر شده که فرمودند: می‌خواهم اجرای حدی کنم هر کسی حدی بر عهده‌اش هست، اینجا نایستد. به جز خود حضرت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام همه رفتند. سپس از این روایت، نتیجه گرفته شده که به رغم

اعتراف مردم - با ترك محل اجرای حدّ - به ارتكاب گناهی که موجب حد الهی است، حضرت آنان را مجازات نکرده است. این برداشت از روایت نادرست است؛ چرا که ادله اثبات دعوا در اینجا مفقود است؛ یعنی حضرت علی بر چه اساسی اینها را مجازات کند؟ ترك مجلس توسط آنها یک تحلیل ذهنی است و نمی تواند مستند برای اجرای حد گردد؛ چرا که اقرار موجب حد، باید صریح بوده و در مجالس متعدد اتفاق بیفتد یا اینکه مثلاً بینه‌ای در کار باشد. بنابراین دلیل در اینجا اخصّ از مدعاست.

اشکال بعدی مربوط به صفحه ۶۱ است. در این صفحه آقای ورعی بحث مفصلی درباره گناهان صغیره و کبیره و اینکه واقعاً تعزیر به کدام دسته از گناهان اختصاص پیدا می کند، کرده اند که بحث جالبی هم هست، اما خوب بود که یک توضیح مختصری داده می شد که واقعاً منظور از کبیره و صغیره چیست؟ چون بحث مقداری مخلوط شده است. ایشان در بیان دلیل دوم در صفحه ۶۰ آورده اند: «نمی توان در گناهان صغیره مجرمان را تعزیر کرد؛ زیرا نه در سیره حضرات معصومین علیهم السلام و نه در سیره فقهای اسلام چنین چیزی مشاهده نشده است که مردم را برای گناهان صغیره، شلاق بزنند. پس تعزیر فقط در گناهان کبیره است». این وقتی روشن می شود که نویسنده محترم قبلاً هر کدام از گناهان صغیره و کبیره را تعریف کرده باشند و بعد بگویند: تعزیر، مخصوص گناهان کبیره است.

نکته دیگر در صفحه ۱۷۳ در بحث استثنائات جواز مقاومت و نافرمانی مدنی است که یکی «اختلال نظام» و دیگری «اضرار» است. همچنان که آقای دکتر اسلامی هم فرمودند، خیلی وارد تفصیل بحث و جزئیات شده اند؛ در حالی که آن خودش بحث مستقلی را می طلبد که واقعاً مناسب برای یک درس خارج است. شاید اگر مقداری جمع بندی کوتاه تری می شد، کفایت می کرد. آیه الله منتظری می فرمودند به من اشکال می کنند که چرا وقتی در درس فقه به نکته ای اصولی می رسید، دوباره بحث اصولی آن را مطرح می کنید؟ ایشان فرموده بودند که این طلبه ها درست درسهای سطح را نخوانده اند فلذا من مجبورم وقتی به یک نکته ای می رسم، از بای بسم الله شروع کنم و دوباره آنها را بگویم.

آخرین اشکال ناقد محترم درباره سکوت امیرالمؤمنین در برابر خلفای سه گانه و سکوت علما در صفحه ۱۹۶ کتاب است که به نظر می رسد ربطی به اصل موضوع ندارد؛ اگرچه خودش فی حدّ نفسه بسیار جالب است.

دامنه گسترده استثنائات جواز نافرمانی مدنی

در ادامه جلسه آقای دکتر ضیائی‌فر، ضمن تشکر از همه اساتید محترم، به بیان دو نکته در قالب سؤال پرداخت و گفت:

وقتی انسان می‌خواهد این موضوع را بر اساس مبانی اسلامی و فقهی بررسی کند، دو حوزه جداگانه دارد؛ یکی در حکومت نامشروع و دیگری در حکومت مشروع. در جایی که حکومت نامشروع است، مسأله خیلی سخت نیست؛ یعنی کسی از متخصصین اسلامی - چه در حوزه و چه در دانشگاه - مخالفتی با جواز نافرمانی مدنی ندارند. تمام سختی کار در بخش حکومت مشروع است. در این بخش اگر ما بتوانیم موارد متعدد مشروعیت نافرمانی مدنی را به اثبات برسانیم و آنها را خوب تقویت کنیم، بسیار مفید و جالب خواهد بود. اتفاقاً دغدغه عملی حاج آقای ورعی هم همین بوده که در کل کار، این را نشان بدهند. حتی ایشان در بخش استثنائات هم نظرشان بر این است که اصل، بر حق بودن نافرمانی است؛ یعنی اصل بر این است که مردم حق نافرمانی مدنی دارند و در موارد شک بین اینکه فلان مورد مشمول یکی از استثنائات می‌شود یا نمی‌شود، به سراغ اصل می‌رویم. با توجه به تجربه عملی ما که در این چهارده گذشته در جمهوری اسلامی داشته‌ایم، می‌بینیم که در مقام عمل، با این مفاهیم اسلامی، خیلی بازی می‌شود. حتی در مواردی که به نظر می‌رسد دیگر منفذی برای ورود دستگاه‌های حکومتی در مسأله وجود ندارد، باز دستگاه‌ها سریعاً استثنایی برای مسأله پیدا کرده و ورود می‌کنند و با آن استثناء، این مصداق معین را خارج می‌کنند و می‌گویند در این مورد هم ما می‌توانیم دخالت کنیم. با توجه به دغدغه عملی یاد شده وقتی به کتاب مورد بررسی حاضر نگاه می‌کنیم ملاحظه می‌شود استثنائات بحث نافرمانی مدنی که مطرح شده است، بسیار دامنه گسترده‌ای دارند و بسیاری از مصادیق را می‌شود ذیل این سه استثنای گسترده‌ای که جناب آقای ورعی آورده‌اند، قرار داد. در نتیجه، شاید چیزی باقی نماند که مردم بتوانند با تمسک به آن در حکومت اسلامی، نافرمانی کرده و برای بهتر شدن مدیریت کشور و مقابله با مفسدات مختلف اعتراضی بکنند و با همین استثناءها جلوی آنها را نگیرند و نگویند که مشمول همین موارد می‌شوید. در همین سال‌های گذشته نمونه‌هایی غیر از مصادیق سیاسی مطرح بوده است که قابل تأمل است؛ مثلاً در عرصه حقوق کارگری از برخی از حضرات سؤال و استفتاء شده که آیا

کارگران می‌توانند اعتراض، اعتصاب و یا تحصن انجام دهند؟ در پاسخ اعلام شده: «این موارد تضعیف نظام است و حرام می‌باشد». همچنین به استناد چنین برداشت‌هایی در چندین مورد از احکام‌های مراجع قضائی دیده شده که اقدام معترض به عنوان اقدام علیه امنیت یا تبلیغ علیه نظام، تلقی و انواع محکومیت‌های کیفری، نثار شهروندان مزبور شده است. این استاد دانشگاه با بیان این جمله از کتاب که «مردم نمی‌توانند در مقابل احکام شرعی بایستند و نسبت به آنها نافرمانی انجام دهند» نکته استفهامی دوم خود را متوجه مثالهایی که برای این جمله آورده شده می‌کند و می‌گوید:

آیا برخی از مثالهایی که برای این جمله ذکر شده، محکم و قطعی هستند؟ اینها مثالهایی هستند که درباره الزام مردم به رعایت آنها بین خود متخصصین فقهی، اختلاف است و نظرات مختلفی وجود دارد؛ مثلاً یکی از مثالها در مورد حجاب است؛ در حالی که ما در اوایل حکومت اسلامی مان در شرایطی بودیم که مردم حجاب نداشتند و یا الآن بسیاری از کشورهای اسلامی این سطح از الزام به حجابی که در کشور ما هست را ندارند. در حال حاضر، در کشور ما علی‌رغم اینکه دائماً از حجاب سخن می‌گوییم و به آن تشویق و حتی الزام می‌کنیم، بسیاری از مردم عملاً در مورد آن، نافرمانی می‌کنند.

چندی قبل یک جامعه‌شناس خارجی به ایران آمده بود. در شب آخر اقامتش در تهران، جلسه گفتگویی برایش ترتیب دادند. در آن جلسه به ایشان گفتند: شما تهران را چگونه دیدید؟ او در جواب گفت: «من جامعه شما را به لحاظ اخلاق مدنی یک جامعه دچار بحران و مشکلات اساسی دیدم». از وی سؤال شد: شما چگونه به چنین جمع‌بندی رسیدید؟ این جامعه‌شناس تحلیل خود را این‌گونه بیان کرد: «اخلاقیات شما مبتنی بر شریعت بوده و چون ظاهراً به دلایل و عوامل مختلف، باور مردم به شریعت در جامعه شما آسیب دیده است، دیگر در اینجا بنیان دیگری ندارید تا در رفتار مدنی و اخلاقیات اجتماعی مردم به آن استناد و آنان نیز رعایت کنند. اگر شما هم مثل ما چیزی به نام اخلاق مدنی و شهروندی داشته باشید، این مشکلات برایتان به وجود نمی‌آید. مردم شما الآن غیر از اخلاق دینی، در بعد اخلاق مدنی، مشکلات جدی دارند و هر کدام از مردم، خود مرجع را اخلاق می‌داند و هر چه را خودش اخلاقی دید، عمل می‌کند که این خطرناک و دارای پیامدهای منفی متعدد است». او در ادامه بحث خود به حجاب در جامعه ایران اشاره کرد و گفت:

«شما در کشورتان دائماً می‌گویید حجاب باید رعایت شود و عدم رعایت آن، خلاف شرع و قانون است. حتی برایش مجازات هم تعیین کرده‌اید؛ در حالی که چیزی که من در خیابان‌های شما دیدم این است که کثیری از مردم باور چندانی به این موضوع ندارند». خلاصه اینکه آیا ذکر این مثالها در کتاب، بحث مورد نظر نویسنده را تضعیف نمی‌کند؟ آیا نمی‌شد مثالهای دیگری به کار گرفت که قطعی‌تر و محکم‌تر باشند؟

توضیحات نگارنده کتاب

پس از پایان نقدهای اساتید محترم، نوبت به نگارنده کتاب رسید تا درباره نقدهای مطرح شده، توضیحاتی ارائه کند. وی با تشکر از اساتید و قابل استفاده خواندن بسیاری از نکات ذکر شده، به چند نکته که جنبه توضیحی دارد، پرداخت و اظهار داشت:

نکته اول اینکه این کتاب در فضا و محیطی نوشته شده که با فضاهای دیگر متفاوت است. در آن فضا چیزی به نام اعتراض یا نافرمانی مدنی علیه حکومت مطرح نیست. به همین جهت است که شما می‌بینید بعد از آن وقایع، معترضین یا باغی خطاب می‌شوند و یا محارب؛ گویی اصلاً قسم سوم وجود ندارد. در چنین فضایی، اگر من توانسته باشم با همان روشی که در آن فضا با آن آشنا هستند؛ یعنی همان سبک و سیاق مباحث فقهی، نشان دهم که ما یک چیز دیگری به نام «اعتراض و نافرمانی مدنی» هم داریم که مردم مجازند در برخی از موارد، انجام دهند، به نظر هدفم تأمین شده است. این مسأله، منافاتی با دنبال کردن این بحث به لحاظ مبنایی در مباحث فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق یا مباحث دیگری که در حقوق بشر وجود دارد، ندارد. در آن صورت، این کتاب، سبک و سیاق دیگری پیدا می‌کند و چون این، یک موضوع میان‌رشته‌ای است، حتماً متخصصین مختلف باید بنشینند و راجع به این موضوع، کتاب جامعی بنویسند. من می‌خواستم قدم اول در آن فضا برداشته شود. اگر در قدم اول، نشان داده شود که به لحاظ فقهی نافرمانی مدنی در مواردی مجاز است، آن وقت می‌شود در فضاهای دیگر قدم‌های بعدی که عهده‌دار جوانب دیگر بحث است را برداشت.

نگارنده کتاب «بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی» در بیان نکته دوم خود با اشاره به سخنان اساتید ناقد در مورد مباحث مبنایی این موضوع و لزوم طرح آنها گفت:

بسیاری از مباحث فقهی این گونه‌اند و مبتنی بر مباحث مبنایی دیگری هستند که ابتدا باید آن مباحث مبنایی در فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه فقه، اصول فقه و یا هر علم دیگری، مطرح شده و تکلیفش مشخص شود.

وی در ادامه تأکید کرد که این کتاب را بر مبنای قوم؛ یعنی مشهور فقهاء نوشته است؛ در حالی که ممکن است خود دیدگاه دیگری در مبنایی این بحث داشته باشد، یا اصلاً فرصت نکرده باشد بر روی آن مبنایی کار کرده و اتخاذ مبنای کند. به ویژه که به این نکته توجه داشته که نوشتن این کتاب بر مبنای مشهور فقیهان برای هدفی که مد نظرش بوده، تأثیرگذارتر است.

نسبت احکام حکومتی با دین

آقای ورعی در ادامه توضیحات خود گفت:

در این بخش به برخی از نکاتی که اساتید محترم مطرح کردند، خواهم پرداخت. درست است که فصل چهارم، حجم غیر متعارفی پیدا کرده و افراد مختلفی هم این نقد را داشته‌اند و نقد واردی هم هست، ولی دغدغه‌ای که باعث شد من به این بحث مقداری پررنگ‌تر پردازم این بود که با فرض اثبات جواز نافرمانی مدنی، آیا قلمرو آن در جامعه اسلامی محدودتر از جوامع غیر دینی است و یا وسیع‌تر است؟ چرا که ما غیر از قوانین موضوعه، یک شریعت هم داریم که اتفاقاً بسیاری از این احکام شرعی در قالب قانون هم در آمده است. حال سؤال این است: اگر نافرمانی مدنی مجاز است، مردم تنها با آن قوانینی که جنبه حکومتی و عرفی داشته و در واقع، جنبه شرعی ندارد می‌توانند مخالفت کنند یا با آن دسته از احکام شرعی که در قالب قانون در آمده هم می‌توانند مخالفت نمایند؟ البته همانطور که در فصل چهارم هم آورده‌ام، بر خلاف رأی مشهور، احکام حکومتی را به طور کلی، جزء دین نمی‌دانم به طوری که مخالفت با آنها گناه و معصیت باشد و عقوبت اخروی داشته باشد؛ یعنی همان نظری که مرحوم علامه طباطبایی قائل هستند و معنای رقیق‌تری از آن در کلمات بعضی از فقیهان معاصر هم وجود دارد. احکام حکومتی مانند بقیه احکام عرفی هستند که در همه جای دنیا وجود دارد.

نویسنده کتاب در آخرین بخش از سخنان خود و در پاسخ سؤال اول دکتر ضیائی فر گفت:

اصل اینکه ایجاد اختلال در نظام حرام است، از نظر فقهی مطلب مسلمی است و هیچ استثناء و قیدی هم ندارد. البته منظور فقیهان از نظام در این اصطلاح، نظام سیاسی نیست. مراد از عنوان «نظام» که در فقه ما هست، نظام عام اجتماعی است. خوب کسی که در این فضا و از نقطه نظر فقهی درباره موضوعی به نام نافرمانی مدنی بحث می‌کند، بالطبع با این سؤال روبروست که نافرمانی مدنی اگر به اختلال نظام عام اجتماعی منجر شده و جامعه را به هرج و مرج بکشاند، آیا باز هم جایز است؟ نسبتش با «حرمت اختلال نظام» چیست؟ نمی‌شود این استثناء را نادیده گرفت و طرح نکرد. مقدار زیادی از مشکلاتی که آقای دکتر ضیائی فر می‌فرمایند ناشی از این است که این مفاهیم، منضبط نشده‌اند؛ مثلاً در بحث «اضرار به غیر» که یکی از استثنائات جواز نافرمانی مدنی است، در کتاب اشاره کرده‌ام که ممکن است نوعی از نافرمانی مدنی اضرار به غیر باشد و نافرمانان نسبت به اضراری که اتفاق افتاده هم ضامن باشند، ولی به لحاظ تکلیفی مجاز باشند که این نافرمانی را انجام دهند. مانند مثالی که آقای دکتر بهشتی فرمودند که افراد معترض در آلمان روی ریل نشسته‌اند و جریمه‌اش را هم باید پردازند و می‌پردازند.

خلاصه، چاره‌ای نیست جز اینکه این استثنائات که جزء مسلمات فقهی است در اینجا به عنوان استثناء مطرح شود، اما تکمیل کار به این است که حدود و ثغور و معیارهای این استثنائات به لحاظ مفهومی مشخص شده و منضبط باشد تا مورد سوء استفاده قرار نگیرد.

پیشنهاد: تدوین مجموعه مقالات «نافرمانی مدنی» از منظرهای مختلف

در ادامه جلسه، دکتر بهشتی مجدداً وارد بحث شده و به بیان مطالبی پرداخت. وی ابتدا با ارائه یک پیشنهاد، سخن خود را آغاز کرد و گفت:

بحث و زبان جناب آقای ورعی در این کتاب، متمرکز بر روی فضای حوزه است، ولی کارهایی از این دست، به این شکل است که از ناحیه چند رشته به یک موضوع پرداخته‌اند و تحقیقاتشان در یک مجموعه چاپ شده است؛ در حالی که هر کدام با زبان خودشان صحبت کرده و در فضای خودشان ارائه بحث کرده‌اند. البته برای اینکه این تحقیقات از

یکدیگر بیگانه نباشند، لازم است که این پژوهشگران، از موضوع تحقیق و کار یکدیگر مطلع باشند. درباره این موضوع هم می‌شود چنین کاری انجام داد و به صورت مجموعه مقالات و یا چیزی بین مقاله و کتاب به چاپ رساند. به عنوان مثال، بنده به یاد دارم که یک مجموعه هفت جلدی به صورت «آنتروپولوژی»^۱ چاپ شده بود؛ مباحث انسان‌شناسی، زیست‌شناسی و تکامل، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... را دارا بود. دو جلد آن بحث فلسفی بود که من چون با آن بیشتر سر و کار داشتم آن را خریدم. مجموعه بسیار جالب و قابل استفاده‌ای بود. جالب این است که همه اینها زیر نظر «گادامر» که یک فیلسوف است به عنوان گرداننده کار بیرون آمده بود.

این استاد دانشگاه در ادامه دو نکته دیگر هم مطرح کرد. نکته اول درباره کلمه «مدنی» است.

این کلمه در این کتاب خیلی باز نشده است. جای تردید است که این مفهوم «مدنی» تا چه اندازه در آن کانتکس بحث شما بجاست؟ در واقع، این مفهوم برای خودش سابقه‌ای دارد و عنوانی عام است و بیرون از دایره بحث شما مطرح شده است. در این کتاب، وقتی که صحبت از جامعه مدنی مطرح می‌شود، بلافاصله به «مدینه النبی» تفسیر می‌گردد؛ در حالی که این مفهوم، عام‌تر از این حرفهاست. بعضی از این مباحث بین ما و ادیان دیگر که با این مسائل رو به رو هستند و یا تاریخچه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند، مشترک است. آیا نحوه مواجهه آنها با این مسائل برای ما قابل استفاده نیست؟ مثلاً اولین قانون کار در آلمان در فاصله بین دو جنگ و در مواجهه با بلوک تازه تأسیس شرق (شوروی) نوشته می‌شود. این قانون را وزیر کار وقت آلمان مطرح می‌کند که خودش یک کشیش و از حزب دموکرات مسیحی است. اینان می‌دانند که در کدام فضا در حال طرح این قانون هستند؛ یعنی در مقابل چشمان مارکسیست. این بسیار جالب است که آنها چه چیزهایی را از درون سنت دینی خودشان استخراج و استنباط می‌کنند که در عین حال باید رأی هم بیاورد و می‌خواهند مقبولیت اجتماعی هم پیدا کند.

غرض اینکه این مباحث را که ممکن است به پشتوانه‌های این بحث بیش از خود بحث مربوط باشد، می‌توان در جاهای دیگر دنبال کرد و از تجربه‌های آنان که دینی هم هست،

۱. انسان‌شناسی / مردم‌شناسی (Anthropology).

بهره برد. من فکر می‌کنم که لازم نیست ما در بحث نافرمانی مدنی عیناً تاریخچه‌ای را که مثلاً در مغرب‌زمین داشته ذکر کنیم، بلکه می‌توانیم به جای این کار، این بحث را در غرب بخوانیم و ببینیم که اینها با چه مسائلی رو به رو بوده‌اند که آن مسائل ممکن است باز هم به عناوین ما اضافه شود و مدخل‌های جدیدی را ایجاد کند. لذا پیشنهاد می‌کنم که اگر جناب آقای ورعی فرصت دارند، این کار را بکنند؛ چرا که چنین بحثی مطرح گردیده و حیف است که به مباحث غرب به قصد مسأله‌یابی پرداخته نشود؛ مثلاً در این کتاب به «تئودور ابرت» اشاره شده که هنوز هم زنده است. او یکی از چهره‌های معروف در این بحث است. این فرد، گرایش مسیحی دارد و در جمع‌های مسیحیت در این باره صحبت کرده است. خوب می‌شود از نظرات و تجربیات او در بحث استفاده کرد. البته من به نویسنده محترم حق می‌دهم که نمی‌خواهند که این کتاب در مجموع از فضای اصلی‌اش جدا شود؛ چرا که مخاطبان آن همان فضای حوزوی است، اما می‌شود در این دایره مطالب جدیدی وارد کرد.

ما خودمان با گوشت و پوستمان این مسأله را درک کرده‌ایم، حتی در اصل بیست و هفتم قانون اساسی تصریح شده که «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخلّ به مبانی اسلام نباشد آزاد است». در مسأله اجتماعات واقعاً نیازی به گرفتن مجوز نیست و تنها هماهنگی کافی است. ما یک وقتی افتخار می‌کردیم که در قانون اساسی چنین اصلی را داریم که شما اجازه دارید تجمع داشته باشید و نیازی هم به گرفتن اجازه خاص نیست و این را نقطه قوت قانون اساسی می‌دانستیم، اما الآن در مقام عمل با چنین سوء برخوردی مواجه می‌شویم.

در ادامه، دکتر اسلامی هم ساختار نافرمانی مدنی را یک سنت دموکراتیک شمرده، معتقد بود که حتی در مقام بحث از قانون اساسی از دموکراسی هم جلوتر است؛ یعنی در یک سنت درازمدت دموکراتیک، مردم به چه نحوی با این موضوعات برخورد می‌کنند و چه مسائلی را از آنها استخراج می‌نمایند. اولین سؤال آنها این است که ما اصلاً مدتیّت را به رسمیت می‌شناسیم تا بعد به سراغ نافرمانی آن برویم و حکم آن را مشخص کنیم؟

نویسنده کتاب در همین زمینه به بیان خاطره‌ای پرداخت و گفت:

بنده در جلسه دفاع پایان‌نامه‌ای با موضوع نافرمانی مدنی به عنوان استاد راهنما شرکت

کرده بودم. یکی از اساتید محترم حقوق دانشگاه تهران، داور جلسه بود. ایشان به عنوان داور معترض بود که شما اصلاً چرا نافرمانی مدنی را در بستر نظام‌های دموکراسی برده‌اید و آن را یک موضوع جدید دانسته‌اید؟ این در سنت دینی ما مانند اعتراضات صدر اسلام، وجود داشته است.

خب این یک تلقی است که نافرمانی مدنی همین اعتراض به حکومت است که از ابتدا هم بوده. در مقابل، تلقی بنده این است که نافرمانی مدنی یک موضوع جدید است. در این صورت، باید درست شناخته شود و فقهاء حکم فقهی آن را به عنوان یک موضوع جدید بیان کنند؛ حال اینکه در این کتاب درست شناخته شده یا نه، بحث دیگری است.

دکتر ضیایی فر در ادامه جلسه، به بیان نمونه‌هایی از سوء استفاده از مفاهیم کشدار و لزوم منضبط کردن مفاهیمی که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند پرداخت و آن را مورد تأکید قرار داده، گفت:

ما چون عملاً مواردی را می‌بینیم و می‌شنویم، این حرف‌ها را بیان می‌کنیم؛ یعنی واقعاً نیاز به یک منضبط‌سازی استثناءها در مقررات قانونی و حقوقی وجود دارد. چیزی که عملاً در خیلی جاها در حال پیاده‌شدن است این است که مطالبی که به اسلام استناد داده می‌شود، اصلاً نیاز به قانون ندارد و هر کس هر طور که خواست، عمل می‌کند و خود را بر حق نیز می‌شمارد!

در ادامه جلسه، دکتر مظفری بحث غنی‌سازی مفاهیمی که از سیاق و یک فضای متفاوت برداشت می‌شود را لازم شمرد و اینکه مفهوم مورد بحث، در سیاق چه معنایی دارد؛ مثلاً سیاق بحث نافرمانی مدنی، یک جامعه دموکراتیک است، یعنی جزء تعریف آن است. ما در ابتدا باید مسائل را شناسایی کنیم و سپس به دنبال پیدا کردن نهاد مشابهی در نظام حقوقی برای آن باشیم. به باور بنده، ما می‌توانیم بحث نافرمانی مدنی را دقیقاً با موضوع امر به معروف و نهی از منکر تطبیق دهیم. شهید مطهری هم در صحبت‌های قبل از انقلابشان پیشنهاد کردند که ما وزارتی با عنوان امر به معروف و نهی از منکر داشته باشیم؛ یعنی تصور این بزرگوار چنین بوده که به دلیل اهمیت این مورد، متولی آن باید یک نهاد دولتی یا یک وزارتخانه باشد؛ در حالی که اتفاقاً امر به معروف و نهی از منکر به هیچ عنوان دولتی نیست و اگر بنده نافرمانی مدنی را به آن تطبیق دادم، ابتدا آن را از فضای

دولتی خارج کردم و بعد تطبیق را انجام دادم. در واقع، بسیاری از این مسائل می‌شود در سیاق جامعه مدنی بحث شود؛ یعنی به عنوان نافرمانی مدنی، اما در قالب امر به معروف نهی از منکر مورد توجه قرار گیرد. به عبارت دیگر، منظورم مباحث فقهی امر به معروف و نهی از منکر آن هم در حیطة حقوق مردم است که باید از تضييع آن جلوگیری شود. در واقع، در برخی موارد، مردم وظیفه مخالفت دارند، لکن باید مکانیسم‌هایی طراحی شود که مردم بتوانند از طریق این مکانیسم‌ها، مخالفت خود را ابراز کنند و این قلمرو بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد.

البته اندیشمندان غربی در اینجا اختلاف نظر دارند. یک دسته بیشتر بر روی جنبه‌های شکلی تأکید دارند و می‌گویند این سیستم دموکراتیک در مقام اجرا نقایصی دارد. لذا نافرمانی مدنی، مکانیسمی است که آن نقایص را شناسایی می‌کند و به اصلاح آنها می‌پردازد. در مقابل این نظریه، دیدگاه «رالز»^۱ و دیگران است که بر روی حقوق و آزادی‌ها تکیه دارند که این حقوق شهروندی نقض شده است. بنابراین، نافرمانی مدنی مکانیسمی است که دوباره از حقوق شهروندی حمایت می‌کند. در این کتاب، تنها به دیدگاه رالز استناد شده بود.

دکتر بهشتی نیز اضافه می‌کند:

پیشنهاد آقای دکتر مظفری کار دیگری است و خود بحثی مجزاست، نه تکمله کار آقای ورعی، ولی همین طور که می‌فرمایید آیا اصلاً ممکن است که ما این را به عنوان یک اصل مکمل یا حتی مقوم به حساب آوریم؛ یعنی فراتر از جواز بحث کنیم، اصلاً ضرورت دارد؟ بینیم جایگاه بحث کجاست و چه خلایق را در این بخش مهم پر می‌کند؟ آقای ورعی در ادامه با اشاره به اینکه نافرمانی مدنی از لحاظ فقهی، بالاتر از حق است - بلکه گاهی تکلیف است - تحول در فقه و مباحث فقهی را امری تدریجی و کاملاً آهسته و آرام دانست که اگر رعایت نشود، کارها ابتر می‌ماند.

در پایان، دکتر بهشتی خاطره‌ای از آیه‌الله موسوی اردبیلی نقل کرده، گفت:

بنده یک بار به ایشان گفتم که مجموعه‌ای علمی در هامبورگ هست. این مرکز بر روی موضوع حقوق، متمرکز است و منابع مختلف دنیا را یکجا جمع کرده و افراد

۱. جان رالز (John Rawls)؛ فیلسوف آمریکایی معاصر.

می‌توانند بروند و برای مدت سه ماه در آنجا به انجام تحقیقات بپردازند؛ فرصت بسیار خوبی است.

ایشان فرمودند: شما فکر می‌کنید عمر کاری و علمی یک نفر برای فقط یک مسأله مثل مسأله حضانت کافی است؟ به نظر من کافی نیست. عمر مفید تحقیقی یک فرد، بیش از این مؤونه می‌برد. ما نشسته‌ایم از فرط نبود صورت مسأله، مجبور شدیم خودمان به عنوان فرض «ان قلت» بتراشیم؛ در حالی که باید ببینیم چه خبر است؛ یعنی در بحث‌های مختلف، به قدری مسائل مورد ابتلاء و واقعی وجود دارد که نوبت به صورت‌های فرضی نمی‌رسد.